

تاریخ ترجمه ادبی

از فرانسه به فارسی

دکتر محمدجواد کمالی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

انتشارات سخن گستر و معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

ISBN : 978-600-247-172-7

<http://kamali.mshdiau.ac.ir/>

فهرست مطالب

| | |
|-----|--|
| ۹ | مقدمه |
| | فصل اول |
| ۱۳ | نگاهی گذرا به نهضت ترجمه از سده دوم هجری تا دوره قاجار |
| | فصل دوم |
| ۲۱ | ترجمه در عهد قاجار |
| ۲۹ | ۱. محمدطاهر میرزا اسکندری |
| ۴۰ | ۲. میرزا حبیب اصفهانی |
| ۵۲ | ۳. محمدحسین فروغی (ذکاءالملک) |
| ۵۹ | ۴. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه |
| ۷۶ | ۵. علیقلی کاشانی |
| ۸۱ | ۶. علیخان ناظم العلوم |
| ۸۶ | ۷. میرزا آقاخان کرمانی |
| ۸۹ | ۸. محمدحسن میرزا کمال الدوله و محمد کریمخان قاجار |
| ۹۵ | ۹. ابوتراب نوری (نظام الدوله) |
| ۱۰۱ | ۱۰. ایرج میرزا |
| ۱۰۷ | ۱۱. یوسف اعتصام الملک |
| ۱۲۴ | ۱۲. محمدتقی بهار (ملک الشعرا) |
| ۱۲۵ | ۱۳. حسن پیرنیا (مشیرالدوله) |
| ۱۳۰ | ۱۴. یدالله مایل تویسرکانی |
| | فصل سوم |
| | ترجمه در فاصله سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ |
| ۱۴۲ | ۱. محمدعلی فروغی |

- ۱۵۵ .۲ قاسم غنی
- ۱۶۷ .۳ غلامرضا رشید یاسمی
- ۱۸۰ .۴ محمدعلی جمالزاده
- ۱۹۰ .۵ سعید نفیسی
- ۲۰۰ .۶ محمود هدایت
- ۲۰۹ .۷ کریم کشاورز
- ۲۲۴ .۸ نصرالله فلسفی
- ۲۳۴ .۹ صادق هدایت
- ۲۳۹ .۱۰ ادوارد ژوزف
- ۲۵۵ .۱۱ حسینقلی مستعان
- ۲۶۶ .۱۲ رضا مشایخی
- ۲۷۴ .۱۳ ناصح ناطق
- ۲۸۰ .۱۴ احمد بیرشک
- ۲۸۴ .۱۵ علی اصغر سروش
- ۲۸۸ .۱۶ ذبیح الله صفا
- ۲۹۱ .۱۷ بدرالدین کتابی
- ۳۰۰ .۱۸ محمدعلی معیری
- ۳۱۱ .۱۹ ربیع مشفق همدانی
- ۳۲۳ .۲۰ پرویز نائل خانلری
- ۳۴۶ .۲۱ محمد قاضی
- ۳۵۷ .۲۲ محمود اعتمادزاده (م.ا. به آذین)
- ۳۶۵ .۲۳ حسن ره آورد
- ۳۷۰ .۲۴ زهرا خانلری (کیا)
- ۳۷۸ .۲۵ اقبال یغمایی
- ۳۸۹ .۲۶ جهانگیر افکاری
- ۴۰۱ .۲۷ شجاع الدین شفا
- ۴۱۴ .۲۸ اردشیر نیکپور
- ۴۱۴ .۲۹ نیره سعیدی

| | |
|-----|---|
| ۴۲۷ | ۳۰. احمد سمیعی |
| ۴۳۹ | ۳۱. ضیاءالدین دهشیری |
| ۴۴۳ | ۳۲. جلال آل احمد |
| ۴۴۷ | ۳۳. علی اصغر خبره زاده |
| ۴۵۴ | ۳۴. عبدالله توکل |
| ۴۶۹ | ۳۵. احمد شاملو |
| ۴۷۸ | ۳۶. اسماعیل سعادت |
| ۴۸۳ | ۳۷. محمدعلی اسلامی ندوشن |
| ۴۸۸ | ۳۸. رضا سیدحسینی |
| ۴۹۸ | ۳۹. سیروس ذکاء |
| ۵۰۳ | ۴۰. حسن هنرمندی |
| ۵۰۹ | ۴۱. مهدی سمسار |
| ۵۱۴ | ۴۲. نادر نادرپور |
| ۵۲۴ | ۴۳. ابوالحسن نجفی |
| ۵۳۳ | ۴۴. نادعلی همدانی |
| ۵۴۰ | ۴۵. سروش حیبی |
| ۵۴۷ | ۴۶. قاسم صنعوی |
| ۵۵۶ | ۴۷. محمدعلی سپانلو |
| ۵۶۱ | ۴۸. لیلی گلستان |
| ؟؟؟ | کتابنامه |
| ؟؟؟ | نمایه فارسی |
| ؟؟؟ | ۱. اشخاص |
| ؟؟؟ | ۲. کتابها، مقاله‌ها، روزنامه‌ها و مجله‌ها |
| ؟؟؟ | نمایه فرانسه |

مقدمه

انتقال علوم و اندیشه‌ها میان ملتها و کشورهای ناهم‌زمان که از آغاز شکل‌گیری تمدن به یاری ترجمه میسر شده، بی‌تردید تأثیری انکارناپذیر در رشد و تحول زبانها و غنای فرهنگهای موجود داشته‌است؛ اگرچه مترجمان که نقش بسزایی در داد و ستد علمی و فرهنگی ایفا کرده‌اند، همواره کمتر مورد توجه و عنایت قرار گرفته‌اند.

ترجمه به فارسی که از دیرباز در ایران رواج داشته و در تکامل تمدن ایرانی و تحول زبان فارسی بسیار اثرگذار بوده‌است، در نگاهی اجمالی، سه دوره را شامل می‌شود: ترجمه پیش از ورود اسلام، ترجمه پس از ورود اسلام تا عهد قاجار و سرانجام ترجمه در دوره معاصر که از اوایل دوره قاجار به بعد را در برمی‌گیرد.

در دوره اول، پادشاهان سلسله‌های بزرگ ایران باستان، پس از استیلا بر سرزمینهای دور و نزدیک، از هند و چین تا یونان و روم، عده‌ای را به‌طور مرتب مأمور می‌کردند تا کتابهای مورد نیاز و مهم را نسخه‌برداری و ترجمه کنند؛ البته جز در موارد معدودی نظیر کتاب گلیله و دمنه و اوستا، متأسفانه اطلاعات جامعی در خصوص آثار ترجمه شده این دوره در اختیار نیست. دوره دوم ترجمه از همان نخستین سالهای رواج اسلام در ایران با برگردان سوره‌هایی از قرآن کریم به فارسی دری آغاز شد؛ هرچند، بزرگان و دانشمندان ایرانی با پذیرش و به‌کارگیری زبان عربی به عنوان زبان علمی، تا مدتها نیاز به ترجمه به فارسی را کمتر حس نمودند و به ترجمه از زبانهای یونانی، سریانی و پهلوی به عربی بسنده کردند؛ از سده چهارم هجری، ترجمه از این زبان به فارسی رفته‌رفته رواج یافت و تبدیل به سنت شد؛ کما این که اولین ترجمه شناخته شده قرآن مربوط به همین دوره است. از سده دهم به بعد، پدیده ترجمه از عربی با تثبیت قدرت دولت صفویه و رسمی شدن مذهب شیعه رشد چشمگیری پیدا کرد و عالمان روحانی این عصر نیز وارد عرصه ترجمه شدند.

در دوره سوم رویکرد به ترجمه کاملاً متفاوت بود: نیاز به برقراری رابطه مستمر شاهان قاجار با دولتهای اروپایی و متعاقب آن افزایش سفرهای سیاسی و تجاری، اعزام دانشجویان به فرنگ برای فراگیری علوم و فنون گوناگون، پیدایش چاپخانه‌ها و توسعه مطبوعات و به‌ویژه تأسیس دارالفنون و در پی آن، دعوت از معلمان فرانسوی‌زبان برای تدریس و تدوین کتابهای درسی با پیروی از الگوهای غربی، همه و همه منجر به آشنایی ایرانیان با زبان فرانسه (زبان رسمی دارالفنون) و تا حدودی دیگر زبانهای اروپایی شد و در نتیجه بیشترین توجه مترجمان این دوره به برگردان آثار کشورهای غربی از زبان فرانسه به فارسی معطوف گردید. کار مترجمان ایرانی در آغاز راه آن بود که مضمون آثار نویسندگان اروپایی را می‌گرفتند و بنابر ذوق و سلیقه شخصی باز می‌نوشتند و بی‌آنکه در قید و بند رعایت علائم نقطه‌گذاری و پاراگراف‌بندی باشند یا به سبک و سیاق نویسنده وفاداری نشان بدهند، به تقلید از قدما، به سجع و موسیقی کلام نثر فارسی خود توجه مبذول می‌داشتند و به ترجمه‌هایشان به اصطلاح آب و رنگ ایرانی می‌دادند. فرایند ترجمه ادبی به روش آزاد در این دوره به ساده‌نویسی نثر فارسی کمک زیادی کرد و چون انتشار اطلاعات به زبان ساده میسر شد، رفته‌رفته نشریه‌های جورواجوری در عرصه‌های گوناگون پدید آمدند و گسترش یافتند که این مهم خود شکوفایی اندیشه‌های نو را به دنبال داشت.

پس از روی کار آمدن سلسله پهلوی، روند ترجمه شتاب بیشتری پیدا کرد و تمام قلمروهای علمی و فنی و ادبی را در بر گرفت زیرا از یک سو، با پیدایش تدریجی مدرسه‌های ابتدایی و متوسطه در اقصی نقاط کشور و تأسیس دانشگاه‌ها و به عبارتی همگانی شدن آموزش، تعداد افراد تحصیل کرده افزایش یافت و از دیگر سو، بر میزان روابط همه‌جانبه با کشورهای خارجی افزوده شد. لذا آثار ارزشمند بسیاری به فارسی برگردانده شد و تعداد مترجمان با استعداد و به اصطلاح حرفه‌ای فزونی چشمگیری یافت. ترجمه آثار غربی تا اوایل دهه سی، همچنان بیشتر از طریق زبان فرانسه صورت می‌گرفت ولی پس از واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تحولات سیاسی و فرهنگی ناشی از آن، زبان انگلیسی در عرصه ترجمه اهمیت بیشتری یافت و از نظر کمی گوی سبقت را ربود؛ هرچند از نظر کیفی، به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، بهترین ترجمه‌ها کماکان به مترجمانی تعلق داشت که از زبان فرانسه ترجمه می‌کردند.

در کتاب حاضر کوشیده‌ایم سیر تاریخی ترجمه مهم‌ترین آثار ادبی را که از آغاز دوره سوم از طریق زبان فرانسه به فارسی درآمده و یک دوره تقریباً ۱۵۰ ساله را در بر می‌گیرد، به شیوه‌ای منظم و آکادمیک بررسی کنیم و به ویژه، به معرفی چهره‌های برتر و پیش‌کسوت این عرصه و تا حد امکان، عرضه نمونه‌هایی بارز از ترجمه‌هایشان - همراه با متن اصلی - که با دقت و جستجوی فراوان انتخاب شده، پردازیم. ترجمه‌های برگزیده (جز در چهار مورد) آثاری را شامل می‌شود که از ابتدای دوره سوم تا سال ۱۳۵۷ به فارسی برگردانده شده است. بی‌تردید، معرفی مترجمانی که فعالیتشان عمدتاً مربوط به دوره پس از ۱۳۵۷ است، و اشاره به ترجمه‌های آنان، به لحاظ گستردگی، نیازمند تلاشی دیگر است.

متذکر می‌شویم که ترتیب قرارگیری شرح حال مترجمان در این کتاب، بر اساس سال تولد آنهاست و نمونه ترجمه یا ترجمه‌های منتخب هر کدام با کمترین دخل و تصرف آورده شده است تا این امکان برای خواننده امروزی فراهم شود که بتواند شیوه نگارش پیشینیان و سیر تکاملی رسم‌الخط فارسی را در حد مقدور عیناً مشاهده کند. نیز اگر از شرح حال برخی مترجمان به جهاتی سخنی به میان نیامده، دلیل بر بی‌اعتنایی و مهم‌نشمردن شخصیت آنان نبوده است. در پایان با آرزوی این که توانسته باشیم گامی موثر در جهت اعتلای آگاهی علاقه‌مندان به تاریخ ترجمه و مشتاقان مقابله آثار برداریم، اذعان می‌کنیم که این کتاب به رغم همه تلاشها و صرف وقت بسیار، خالی از لغزش و کاستی نیست و لذا امیدواریم اهل نظر پیشنهادهای مفید خود را از ما دریغ نفرمایند.

مشهد، محمدجواد کمالی
<http://kamali.mshdiau.ac.ir>

نمونه‌ای از فصل دوم

میرزا حبیب اصفهانی

میرزا حبیب اصفهانی مقارن سال ۱۲۵۱ هـ.ق.، در قریه بن چهارمحال از توابع اصفهان به دنیا آمد. در کودکی با مقدمات علوم دینی آشنا شد و در اوان جوانی به تهران سفر کرد و مدت چهار سال در آن جا به کسب معرفت پرداخت. سپس عازم بغداد شد و ادبیات، فقه و اصول و زبان عربی را در آن شهر آموخت. پس از بازگشت به تهران (۱۲۸۳ هـ.ق.) به اتهام نوشتن کتابچه‌ای در مذمت و بر ضد محمدخان سپهسالار (صدراعظم وقت) تحت پیگرد قرار گرفت و به لامذهبی، دهریگری و بی‌دینی و حتی به خاطر حشر و نشر با دگراندیشان زمان خود، خصوصاً میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، به ارتباط با محفلهای فراماسونی متهم گردید؛ از این رو در همان سال از ایران نفی بلد شد و برای حفظ جان خود به استانبول گریخت.

شهر استانبول در آن زمان از فعال‌ترین شهرهای اسلامی در الگو قرار دادن تمدن اروپایی و نهادهای مدنی و از مهمترین مراکز تجمع ایرانیان دگراندیش، ناراضی و مخالف دولت، و محل انتشار جراید مختلف بود. میرزا حبیب به محافل تجدد خواهان رفت و آمد پیدا کرد و از این طریق بیش از پیش با زبانهای ترکی و فرانسه و فرهنگ و تمدن غربی آشنا شد. او سی سال باقیمانده عمر خود را در این شهر، علاوه بر آن که از راه خدمت در وزارت معارف عثمانی، تدریس در معلم‌خانه ایرانیان و مراکز دیگر امرار معاش می‌کرد، صرف تدوین و ترجمه آثار ارزشمندی نمود. در آستانه شصت سالگی به بیماری سختی دچار شد و برای معالجه با آبهای معدنی به بورسه رفت، اما مداوا نشد و در همان جا درگذشت.^۱ تاریخ مرگ وی را ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۶ هـ.ق. ذکر کرده‌اند.

میرزا حبیب نخستین کسی بود که کلمه «دستور» را برای عنوان کتابی درباره قواعد زبان فارسی تحت عنوان دستور سخن (۱۲۸۹ هـ.ق.) به کار گرفت و این قواعد را از دایره تقلید از

۱- افشار، ایرج. «میرزا حبیب اصفهانی»، مجله یغما، سال سیزدهم، شماره ۱۰، ۱۳۲۹. ص ۴۹۱-۴۹۷.

صرف و نحو عربی بیرون برد^۲. او سوای دیوانی از غزلیات و هجویات که با نام مستعار «دستان» از خود باقی گذاشته و چندین دیوان شعر که تصحیح کرده و کتابهای متعددی که در موضوعات گوناگون به فارسی تألیف نموده است، بیشتر به واسطه سه ترجمه استادانه اش نزد خوانندگان امروزی شهرت دارد. این ترجمه‌ها که نثری شیرین و منحصر به فرد دارند و به مقتضای هر متن، اشعار مناسبی از خود او و دیگر شاعران و نیز آیات و احادیث و امثال در آنها آورده شده است، عبارتند از: گزارش مردم‌گریز (۱۲۸۶ هـ.ق.) اثر مولیر - که مطابق بسیاری از شواهد، اولین ترجمه یک اثر نمایشی در ایران است، [سرگذشت] حاجی بابای اصفهانی (۱۳۱۲ هـ.ق.) نوشته جیمز موریه که از روی نسخه فرانسه آن با ترجمه آگوست ژان باتیست دوفوکونپره صورت گرفت و سرگذشت ژیل بلاس^۳ (۱۳۲۲ هـ.ق.) اثر آلن رنه لوساژ. او این کتابها را به روش اقتباس به فارسی برگرداند و طوری به آنها رنگ و بوی ایرانی داد که خواننده فارسی‌زبان ممکن است گمان کند که این آثار تألیف است و نه ترجمه. ترجمه‌های او اگرچه به صورت لفظ به لفظ نیست، به روح اثر وفادار است. این ترجمه‌ها که نشان دهنده تسلط کافی میرزا حبیب بر زبان فرانسه و استعداد وی در ترجمه آزاد است، نه تنها به خاطر نوآوری در سبک و اقتباس و تأثیر تجددگرایانه در تحول نثر جدید فارسی، بلکه به علت دیدگاه انتقادی از وضع نابه‌هنجار اجتماعی و سیاسی عصر قاجار و عثمانی درخور توجه است.

چند نمونه از ترجمه‌های میرزا حبیب اصفهانی :

...

* * * * *

A seize ans, il eût été difficile de décider si j'étais plus accompli comme barbier que comme savant. Outre que

^۲ - همایی، جلال‌الدین. «دستور زبان فارسی»، در: دهخدا، علی اکبر. لغت نامه، تهران: ۱۳۷۷.

^۳ - نسخه دیگری هم از ترجمه ژیل بلاس در کرمان پیدا شده که احتمالاً باز مانده‌ای از کتابخانه میرزا آقاخان کرمانی است، و هما ناطق به نقل از محمدابراهیم باستانی پاریزی می‌گوید که وجود برخی اصطلاحات خاص کرمانی در این ترجمه، این فرضیه را قوت می‌بخشد که میرزا آقاخان کرمانی نه تنها در استنساخ که در ترجمه آن نیز با میرزا حبیب همکار بوده است (ر.ک. به: ناطق، هما. «حاجی موریه و قصه استعمار»، کتاب القبا، ش ۴، تهران: ۱۳۵۳. ص ۳۳ به بعد).

je savais raser la tête, nettoyer les oreilles, et arranger la barbe, j'étais devenu fameux dans le service du bain; personne n'entendait mieux que moi les différentes manières de frotter en usage dans l'Inde, à Cachemire et en Turquie; j'avais un talent particulier pour faire craquer les jointures et résonner mes frictions.

Grâce à mon maître, j'avais assez lu de nos poètes, pour être en état d'égayer la conversation par des citations de Saadi, d'Hafiz, etc., faites à propos. Cet avantage, joint à une belle voix, me faisait regarder comme une société très agréable par tous ceux dont la tête ou les membres étaient soumis à mes opérations. Enfin on pouvait dire sans vanité qu'Hajji Baba était en vogue parmi les gens de goût et de plaisir.⁴

James MORIER, *Les Aventures de Hajji Baba d'Ispahan*,
trad. de l'anglais par Sir Walter Scott [Auguste Jean-Baptiste
Defauconpret (1643-1767)]

چون بشانزده سالگی رسیدم به دشواری تشخیص میتوانستند داد که در تیغرنی چیره‌ترم یا در سخندانی. در عالم تیغرنی گذشته از نرم‌تراشی سر و

⁴ - ترجمه جدیدی از این قطعه به زبان فرانسه:

Lorsque j'eus atteint ma dix-septième année, il eût été difficile de juger si j'excelsais mieux en qualité de barbier ou en celle d'homme de science. Outre mon adresse à raser, à nettoyer les oreilles, à tailler les barbes, j'étais devenu fameux pour les soins du bain. Nul mieux que moi ne savait pratiquer les différentes manières de masser et de laver, ainsi qu'il est d'usage aux Indes et en Turquie, et l'art d'assouplir les membres n'avait plus de secrets pour mes mains expertes.

Grâce à mon maître, je possédais suffisamment nos poètes pour pouvoir mettre de ranimation dans les entretiens en y introduisant des citations appropriées de Saadi, de Hafiz, etc. Ce talent, joint à une jolie voix, me permettait d'être considéré comme un compagnon agréable par tous ceux dont le crâne et les membres étaient confiés à mes soins. En un mot, on pouvait affirmer sans vanité aucune que Hadji Baba était en faveur auprès des hommes de bon goût et de joyeuse compagnie.

James MORIER, *Les Aventures de Hadji Baba d'Ispahan*,
trad. de l'anglais par Elian J. Finbert (Phébus, 1983).

موزون نهادن خط و یکسان زدن مورچه‌پی و پاک برداشتن زیر ابرو و خوب پاک کردن گوش و سائر آرایش بیرون حمام، در میان حمام نیز در مشت و مال و کیسه‌کشی و قولنج‌شکنی و لیف صابون که در طرف مشرق متداولست کسی مثل من استاد نبود و در سی و سه چشمه کار دلاکی بسر آمده بودم. وقتیکه دست و پای مشتری را شتر بند می‌کردم و وارونه میانداختم و پشت و پهلویش را به باد شپاشاپ سیلی و مشت می‌گرفتم، قرچ قرچ بندبندشان شنیدنی و دست و پنجه من دیدنی بود.

در عالم سخندانی هم از برکت نفس آخوند صحبت خود را مناسب کلام از اشعار شعرای بنام خاصه از سخنان شیخ سعدی و خواجه حافظ نمکین و رنگین می‌نمودم. گاه‌گاه زمزمه پستی نیز می‌کردم که بسائر هنرهایم پیرایه دیگری می‌بست، از این روی مشتریان را حریفی ظریف و نادره‌دان، و زندان را رفیق حجره و گرمابه و گلستان می‌بودم.

جیمز موریه، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی^۵،

^۵ - سه مترجم دیگر نیز این اثر را مستقیماً از زبان انگلیسی به فارسی برگردانده‌اند: میرزا اسدالله طاهری شوکت الوزاره (حاجی بابای عجم اصفهانی. بمبئی: بی نا، ۱۳۲۵ ه.ق.)، احمد تارخ (حاجی بابا اصفهانی. اصفهان: شهریار، ۱۳۴۰) و مهدی افشار (حاجی بابای اصفهانی، تهران: علمی، ۱۳۷۶).

ترجمه قطعه فوق به قلم میرزا اسدالله طاهری شوکت الوزاره:

«سرم که به شانزده سالگی رسید مردم مرا دلاک ماهر و باسواد باهر فرض می‌کردند زیرا که علاوه بر سرتراشی چرک گوش مردم را هم پاک می‌کردم و زلف و ریش را هم خوب می‌چیدم و به کار حمام هم خوب مطلع شده معروف بودم زیرا که در حمام کسی مثل من کیسه نمی‌کشید و مشتال نمی‌کرد، چون به رسومات اهالی کشمیر و ترکستان و هند کیسه‌کشی می‌کردم و در مشتال تمام بندبند اعضا را به صدا در می‌آوردم و کف دست به طوری به اعضا می‌زدم که آواز مخصوص میداد و این کارها به خود من منحصر بود دیگران نمی‌دانستند.

از معلم خودم متشکرم که کتاب شعر را هم خوب حالی من کرده بود. در مواقع لزوم می‌توانستم گفتگوی صحیح نمایم، مخصوصاً اشعار شیخ سعدی علیه‌الرحمه و خواجه حافظ نورالله را خوب می‌خواندم. و دیگر آواز من مزید بر کمالاتم هم شده بود به طوریکه هر کس به صوت و صحبت من مایل و سر و اعضای خود را نزد من تسلیم مینمود. مختصر بدون افاده به مردم یقین شده بود که حاجی بابای سلمانی شخص باسلیقه و طرز خاصی دارد.» (به نقل از: «در باب ترجمه عام‌فهم و خاص‌پسند حاجی‌بابا»، کریم امامی، کتاب امروز، دفتر هشتم، زمستان ۱۳۵۳. ص ۵۲).

[به کوشش یوسف رحیم‌لو^۶]

چاپ دوم. تبریز: انتشارات حقیقت، ۱۳۵۴.

* * * * *

Pendant un soir, aussitôt après le soleil couché, comme je préparais mon lit, il m'arriva de regarder par une brèche que le temps avait faite au mur ; et j'aperçus, sur une espèce de terrasse assez près de moi, une femme occupée à éteindre et réunir des feuilles de tabac. Son voile bleu était jeté négligemment sur sa tête ; et lorsqu'elle s'arrêta ; les deux longues tresses qui s'échappaient de son front ; tombèrent d'une manière si séduisante, qu'elles ombrageaient presque toute sa figure, tout en laissant encore voir le reste. Tout ce que j'apercevais d'elle annonçait la beauté. Elle avait de petites mains teintes de *khenna* ; ses pieds étaient aussi petits ; et tout son air et sa personne annonçaient la gentillesse et la grâce. Je la regardai jusqu'à ce qu'il me fût un léger bruit, qui lui fit lever la tête aussitôt, et avant qu'elle eût pu se recouvrir de son voile, j'avais eu le temps de voir les traits les plus enchanteurs que l'imagination puisse concevoir, et de recevoir un regard d'un œil si séduisant que je sentais aussitôt s'embraser mon cœur.

(Ibid.)

از قضا روزی بعد از غروب آفتاب در وقت گستردن رختخواب از درز دیواری مشرف به مهتابی اندرون، در روی مهتابی دختری دیدم بگستردن برگ تنباکو مشغول چارقد کبودی باستغنا بر سر. چون سر بلند کرد دو زلفش از دو سو بر روی افتاد، اما چندان جای باقی نهاد که دل مرا تواند ربود؛ این مشاهده مرا مشتاق تماشای سایر اندامش نمود. چه دیدم

بیت

^۶ - نسخه‌های دیگری نیز از این ترجمه با ویرایش کلنل دی سی فیلات، (کلکته: مطبع بیتست مش پارس، ۱۳۲۴ ه.ق.)، محمدعلی جمالزاده (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸) و جعفر مدرس صادقی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹) منتشر شده‌است.

بدست قدرت از آن خوبتر نشاید دوخت

قبای لطف به بالای صورت بشری
اندامش همه متناسب و هر یک بجمال و کمال دیگری دلیل، دست‌وپای
حنابسته‌اش کوچک و ظریف لب و دندان‌ش نازک و لطیف چشمانش آهوانه و
نگاهش جاودانه آنقدر نگریستم که

بیت

نه توشی ماند اندرتن نه هوشی ماند اندرسر

نه آبی ماند برعارض نه تابی ماند در پیکر
بی‌اختیار سرفه کردم، رو بمن نمود و تا فرصت روی‌پوشی کند چهر
مهرآسایش را نیک تماشا کردم حاصل تماشا اینکه

بیت

از کمان ابرویش تیری بچست راست آمد بر دلم تا پر نشست
(همان ائس)

* * * * *

D'abord que je vis Joseph, je lui dis avec agitation que j'avais bien des choses à lui apprendre. Il me mena dans un endroit particulier, où, l'ayant mis au fait, je lui demandai ce qu'il pensait de ce que je venais de lui dire. Je pense, me répondit-il, que vous êtes en train de faire une grosse fortune ; tout vous rit ; vous plaisez au premier ministre ; et, ce qui ne doit pas être compté pour rien, c'est que je puis vous rendre le même service que vous rendit mon oncle Melchior de la Ronda, quand vous entrâtes à l'archevêché de Grenade. Il vous épargna la peine d'étudier le prélat et ses principaux officiers, en vous découvrant leurs différents caractères ; je veux, à son exemple, vous faire connaître le comte, la comtesse son épouse, et doa Maria de Guzman, leur fille unique.

Le ministre a l'esprit vif, pénétrant et propre à former de grands projets. Il se donne pour un homme universel, parce qu'il a une légère teinture de toutes les

sciences ; il se croit capable de décider de tout. Il s'imagine être un profond jurisconsulte, un grand capitaine et un politique des plus raffinés. Ajoutez à cela qu'il est si entêté de ses opinions, qu'il les veut toujours suivre préférablement à celles des autres, de peur de paraître déférer aux lumières de quelqu'un. Entre nous, ce défaut peut avoir d'étranges suites, dont le ciel veuille préserver la monarchie ! Il brille dans le conseil par une éloquence naturelle, et il écrirait aussi bien qu'il parle, s'il n'affectait pas, pour donner plus de dignité à son style, de le rendre obscur et trop recherché. Il pense singulièrement ; il est capricieux et chimérique. Tel est le portrait de son esprit, et voici celui de son cœur. Il est généreux et bon ami. On le dit vindicatif, mais quel Espagnol ne l'est pas ? De plus, on l'accuse d'ingratitude pour avoir fait exiler le duc d'Uzède et le frère Louis d'Aliaga, auxquels il avait, dit-on, de grandes obligations ; c'est ce qu'il faut encore lui pardonner : l'envie d'être premier ministre dispense d'être reconnaissant.

Doa Agnès de Zuiga é Velasco, comtesse d'Olivarès, poursuit Joseph, est une dame à qui je ne connais que le défaut de vendre au poids de l'or les grâces qu'elle fait obtenir. Pour doa Maria de Guzman, qui sans contredit est aujourd'hui le premier parti d'Espagne, c'est une personne accomplie et l'idole de son père. Réglez-vous là-dessus ; faites bien votre cour à ces deux dames, et paraissez encore plus dévoué au comte d'Olivarès que vous ne l'étiez au duc de Lerme avant votre voyage de Ségovie ; vous deviendrez un haut et puissant seigneur.

Je vous conseille encore, ajouta-t-il, de voir de temps en temps don Baltazar mon maître ; quoique vous n'ayez plus besoin de lui pour nous avancer, ne laissez pas de le ménager. Vous êtes bien dans son esprit ; conservez son estime et son amitié ; il peut dans l'occasion vous servir.

LESAGE, *Histoire de Gil Blas de Santillane* (1715-1735).

نخست که خواجه یوسف را دیدم نفس زنان گفتم که گفتنی‌های بسیار دارم. به گوشه‌ای رفتیم و بعد از شرح ماجرا پرسیدم که درین باب چه می‌گویی؟ جواب داد که به اعتقاد من کار تو رونق گرفت. مرغ آرزویت به‌دام افتاد. پسند خاطر اتابک افتادی. اکنون چیزی که به هیچ نباید بشماری این است که من می‌خواهم همان خدمت که عموم در خانه اسقف‌کرد به تو کنم. او ترا از زحمت پژوهش حال رهایی بازرهایند، من نیز [ترا] از زحمت پژوهش حال امیر و بانو و دختر یگانه‌اش بازرهایم. اول از وزیر آغازیم. این مرد تندذهن است و تیز هوش و زیرک و شایسته از پیش بردن کارهای بزرگ. خود را ذوفنون می‌پندارد، چه از هر فنی اندکی می‌داند. در فقه امام اعظم است، در حرب سردار اکرم، در سیاست ارسطوی زمانه است، در حکمت فرزانه یگانه. با این خصال حمیده، چنان خودرأی است و لجوج که به حرف هیچ‌کس غیر از خود عمل نمی‌کند، مبدا تابع و پیرو شده باشد. میان من و تو بماند، این عیبی است که شاید مملکت را بدفرجام افتد، خداوند به خیر گذراند. علاوه بر این‌ها سخت مجلس آراست، چرا که هم فصاحت بیان دارد و هم سلاست زبان. هم متکلم است، هم مترسل و هر دو فاضل. عیبی که دارد مفتون طمطراق الفاظ و اخلاق معانی است. نکته‌سنج است و مضمون‌گو. گویا پیش از این هم گفتم: بلهوس است و باریک‌بین. توصیف معنویش این است. بیایم به سر توصیف ظاهری: گرم‌خوست و دوست‌رو. می‌گویند که مغرور است - اما کیست که نیست. قمع‌مع است - کیست که نباشد. می‌گویند حق‌شناس است و فلان را که درباره‌اش نیکی کرده بود، از شهر براند - وزارت را با حق شناسی چه مناسبت. ترک و حدیث دوستی قصه آب و آتش است. آن که برای کسب جاه، برادر را به چاه نیندازد کدام است. این خطاها نسبت به بزرگان جزئی است و بخشیدنی. بانوی اتابک را عیبی دیگر نمی‌دانم مگر اینکه گرانسایه است و عنایاتش بسیار گرانمایه، یعنی قطره را به بهای دریا می‌فروشد. آمدم بر سر دخترش. بی‌گمان این دختر چربترین لقمه این دیار است. بجای زنان رسیده و پرستشگاه پدر خویش است. سررشته کار خود را ازین جا بگیر. خودت را در

چشم زنان شیرین کن و به اتابک راستی بورز، بیش تر آنکه پیش از رفتن به دژخیم دژ به بزرگمهر نمودی. با این وسایل مردی می‌شوی معتبر و مالدار. این را هم فراموش مکن که گاهگاهی عرض خلوصی به خواجه من کنی، اگر چه در باب پیشرفت کار خود بعد ازین احتیاجی بدو نداری. اما دنیاداری را از دست مده! در ذهنش جا کرده‌ای پایدار باش، ناگاه به کار می‌خورد.

لوساژ، سرگذشت ژیل بلاس^۷،

[با ویرایش غلامحسین میرزا صالح].

تهران: انتشارات مازیار و معین، ۱۳۷۷.

نمونه‌ای از فصل سوم

احمد شاملو

احمد شاملو در ۲۱ آذر ۱۳۰۴، در تهران زاده شد. تحصیلات ابتدایی را به واسطه شغل پدر که نظامی بود، در شهرهایی مانند خاش، زاهدان، بیرجند و مشهد گذراند. آشنایی با زبان فرانسه در نخستین سال دبیرستان برای او میسر شد. کشف فرهنگ لغت فرانسه به فارسی برای این نوجوان مشتاق، کلیدی برای ورود به دنیای کتاب و مطالعه بود. او کم‌کم به نوشتن

^۷ مترجمان دیگر این کتاب عبارتند از: محمدخان کرمانشاهی معروف به دکتر کفری (ژیل بلاس. تهران: مطبعه خورشید،

۱۳۲۳ ه.ق.) و محمد نخعی (ژیل بلاس بزرگ. تهران: مطبعه خورشید، ۱۳۳۲ ه.ق.)

مجتبی مینوی که به نسخه خطی ترجمه ژیل بلاس به خط میرزا آقاخان کرمانی در کتابخانه دانشگاه استانبول دسترسی یافته، معتقد است که دکتر محمدخان کرمانشاهی، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی از ژیل بلاس را بدون تصرف به نام خویش چاپ کرده و حتی اغلاط نسخه خطی میرزا حبیب را در متن چاپی خود تکرار نموده است. (ر.ک. به: مینوی، مجتبی.

پانزده گفتار. چاپ سوم. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۷. ص ۳۱۲.)

قصه‌های کوتاه، شعر و سردبیری مجلات ادبی روی آورد. در جوانی به سبب شرکت در فعالیتهای سیاسی در مناطق شمال کشور، دستگیر و چندین ماه زندانی شد و گویا تا پای جوخه اعدام نیز رفت. پس از عفو، به تهران برگشت ولی به دلایلی، تحصیلاتش را نیمه کاره رها کرد. در بیست و دو سالگی ازدواج نمود و در همان ایام نخستین مجموعه اشعارش را با نام آهنگ‌های فراموش شده منتشر کرد و به ترتیب سردبیری مجله‌های سخن نو، روزنه و روزنامه ضدسلطنتی آتشبار را عهده دار شد. از این بابت، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیش از یک سال را در زندان گذراند. بسیاری از شعرهای هوای تازه یادگار آن دوره زندان است. اولین کار مستقل او در عرصه مطبوعات، انتشار هفته نامه آشنا در اواخر ۱۳۳۶ بود که البته به رغم فروش خوب و تیراژ بالا پس از نشر چند شماره ناگهان تعطیل شد. اما او کار مطبوعاتی را رها نکرد و طی سالهای بعد سردبیری مجله اطلاعات ماهانه، کتاب هفته، بارو و به ویژه هفته نامه خوشه را برعهده گرفت. در دهه چهل، در شیوه سرودن شعر خود تجدید نظر کرد: وزن عروضی را کنار نهاد، رابطه نظم و نثر را به هم ریخت، زبان را اساس قرار داد و در ادامه راه، توانست شیوه و بیان تازه‌ای را در شعر فارسی پایه گذاری کند.

احمد شاملو به لطف فریدون رهنما که تحصیل کرده فرانسه بود و ادبیات مغرب زمین را نیک می‌شناخت، با جنبشهای جدید شعری و شاعرانی چون بودلر، ادگار آلن پو، پل الوار، پابلو نرودا و گارسیا لورکا آشنا شد. چون زبان فرانسه را به کمک چند کتاب خودآموز با جدیت آموخته بود، جسورانه پا به عرصه ترجمه نیز گذاشت و با احاطه‌ای که به زبان فارسی داشت، در بیشتر ترجمه‌هایش خوب از عهده برآمد؛ از جمله برزخ (۱۳۳۴) از ژان روورزی، زرنگار (۱۳۳۵) از هربر لوپوریه، پابرهنه‌ها (۱۳۳۷) از زاهاریا استانکو، قصه‌های بابام (۱۳۴۶) از ارسکین کالدول، عروسی خون (۱۳۴۷) از فدریکو گارسیا لورکا، درخت سیزدهم (۱۳۴۹) از آندره ژید، دماغ (۱۳۵۱) از ریونوسوکه آکوتاگاوا، سیزیف و مرگ (۱۳۵۲) از روبر مرل، خزه (۱۳۵۵) از هربر لوپوریه، مرگ کسب و کار من است (۱۳۵۵) از روبر مرل و شهریار

کوچولو^۸ (۱۳۵۸) از سنت‌آگروپری. سواى اینها، چندین ترجمه دیگر از مجموعه اشعار خارجی، رمان و نمایشنامه از او به جا مانده‌است^۹. ناگفته نماند که او در برخی از ترجمه‌هایش استفاده مفراط از زبان شکسته را برای خود جایز دانسته است و همین باعث دوری او از سبک متن اصلی شده است.

شاملو در ۱۳۵۰، برای پژوهش و تدوین کتاب *کوچه* به مدت سه سال با فرهنگستان زبان فارسی همکاری نمود. از آن پس تا پایان عمر، بارها به کشورهای اروپایی و به ویژه به آمریکا سفر کرد و به عنوان استاد مدعو یا سخنران، در دانشگاهها و محافل ادبی به تدریس یا ایراد سخنرانی پرداخت. در ۱۳۶۹، جایزه «آزادی بیان» (Free Expression) از طرف سازمان حقوق بشر در نیویورک و در ۱۳۷۸، «جایزه ادبی داگرمن» از سوی کشور سوئد به او اهدا شد. شاملو در مقام شاعر جایگاه ویژه‌ای در ادبیات معاصر ایران پیدا کرد و مورد توجه بسیاری از علاقه‌مندان ادب فارسی در سراسر جهان قرار گرفت. منتخبی از اشعارش به زبانهای فرانسه، سوئدی، اسپانیایی، انگلیسی، ژاپنی و ارمنی ترجمه شده است. این شاعر، مترجم و پژوهنده فرهنگ عامه در ۲ مرداد ۱۳۷۹، در تهران درگذشت^{۱۰}.

چند نمونه از ترجمه‌های احمد شاملو:

L'eau passe,
L'eau passe,
Et vire le moulin !
La noce arrive enfin !
Que s'entrouvrent les branches,
Qu'une lune d'or fin
Brille aux barrières blanches ...

^۸- این ترجمه ابتدا در کتاب *جمعه* با عنوان *شهریار کوچولو*، سپس به صورت کتاب مستقل با نام *مسافر کوچولو* (تهران: ابتکار، ۱۳۶۳) و از چاپ سوم به بعد با نام *شازده کوچولو* (تهران: آگاه، ۱۳۷۶) منتشر شد.

^۹- شاملو، آیدا. «سالشمار احمد شاملو»، دفتر هنر، سال چهارم، شماره ۸، ۱۳۷۶. صص ۹۱۰-۹۱۵.

^{۱۰}- برای مطالعه بیشتر در باره زندگی احمد شاملو و نظرهای دیگران در خصوص ترجمه‌های او، لطفاً ر.ک. به:

مجایی، جواد. *شناختنامه احمد شاملو*. تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷.

کشمیری‌پور، بهزاد. ترجمه‌ها و بازنویسی‌های بحث‌برانگیز احمد شاملو» در:

<http://www.dwelle.de/dw/article/0,,5782879,00.html>

L'eau passe,
L'eau passe.
Chantaient les mariés,
La noce est arrivée.
Que brille un givre fin,
Et vienne du miel, plein
Les amères amandes...

Fillette,
La belle du pays,
Se mire à la fontaine
Et voilà son promis.
Trousse ta robe à traîne,
Que le mari t'emmène
Au nid sous l'aile, au nid,
Pour n'en plus ressortir.

L'homme est un tourtereau
A poitrine de braise.
Si du sang coule chaud
Les champs vont crier d'aise.

L'eau passe,
L'eau passe,
Et vire le moulin !
De ton ombre de fille
Délivre l'eau qui brille !

Federico GARCIA LORCA, *Noces de sang* (1933).
Poèmes traduits de l'espagnol par Jean Prévost (1959).

می چرخه آب
می رقصه آب
زنده به آب، آسیاب
روز عروسی آمده
تا شاخه غرق گل بشه
شاخه ز شاخه واز بشه

تا ماه گرد نقره‌ای
رو چینه‌ها دراز بشه...

می چرخه آب
می رقصه آب
روز عروسی آمده
از تو زمین با رنگ و ساز
می زنه بشکن، می خونه آواز
«بذار زمین یخزده
برق بزنه ورق ورق
بزار عسل بیاده، پراز
بادوم تلخ طبق طبق»

دختر ما حکایته
خوشگلک ولایته
عقب برین جلو بیاین
نگا کنین: نامزدشه
ناز مامانی، غنچه دهن
دومنتو، بالا بزن
تا نومزدت برت داره
بذاره تو رو رو شونه‌اش
بیره به آشیونه‌اش

مرده یک جوجه قمریه
با سینه و زبون گرم
اگر بریزه خون گرم
مزرعه‌ها داد می‌زنن
از خوشی فریاد می‌زنن

می رقصه آب، می چرخه آب
 از آب و خون و از شراب
 می گرده سنگ آسیاب
 آخر عروسی در رسید
 بی حرف و بی خبر رسید
 مردارو کردی دیونت
 از سایه دخترونت
 دست آخر میشه روون
 آب و شراب سرخ و خون.

گارسیا لورکا، عروسی خون،
 تهران: انتشارات روزن، ۱۳۴۷.

* * * * *

Le lendemain, Berlin téléphona pour m'annoncer la visite de l'*Obersturmbannführer* Wulfslang. Il arriva vers midi, refusa de nouveau mon invitation à déjeuner, et ne resta que quelques minutes. Il était évident qu'il entendait se cantonner strictement dans son rôle de courrier.

Wulfslang parti, je fermai à double tour la porte de mon bureau, je m'assis et j'ouvris d'une main tremblante la lettre du *Reichsführer*.

Elle était rédigée en termes si prudents que nul autre que moi, ou Setzler, aurait pu comprendre de quoi il s'agissait. Le *Reichsführer* approuvait chaleureusement mon idée d'un vaste édifice où « tous les services nécessaires à l'opération spéciale seraient rassemblés », et me félicitait de l'ingéniosité que j'avais déployée dans la mise au point de « certains détails pratiques ». Cependant, il me signalait que je n'avais pas vu assez grand encore, et qu'il fallait prévoir au moins quatre édifices de ce genre, « le rendement de pointe devant atteindre, en 1942, 10 000 unités par jour ». « Quant à la

section V de mon rapport», il rejetait totalement la solution proposée, et m'ordonnait de me rendre sans retard au Centre expérimental de Culmhof, où le *Stendartenführer* Kellner me donnerait les directives nécessaires.

Je lus cette dernière phrase avec un tressaillement de joie : «La section V de mon rapport» avait trait à l'enfouissement des corps. Il était clair que le *Reichsführer*, avec sa géniale intelligence, avait d'emblée aperçu la difficulté majeure où je me débattais, et qu'il me dirigeait sur Culmhof pour me faire bénéficier d'une solution qu'un autre de ses chercheurs avait trouvée.

Conformément aux ordres, je brûlai la lettre du *Reichsführer*, puis je téléphonai à Culmhof, et pris rendez-vous pour le lendemain.

Je m'y rendis en auto avec Setzler. Je n'avais voulu prendre de chauffeur, et Setzler conduisit lui-même la voiture. La matinée était très belle, et au bout de quelques minutes, on décida de s'arrêter pour décapoter. C'était un plaisir de sentir le vent de la vitesse vous fouetter le visage sous le beau soleil de juillet. Après toutes ces semaines de tour et de surmenage, j'étais heureux de m'échapper un peu du camp et de respirer l'air pur du dehors, tout en ayant la quasi-certitude que je touchais enfin au bout de mes peines. Je mis Setzler au courant de la communication du *Reichsführer SS*, je lui exposai le but de notre voyage, son visage s'éclaira, et il se mit à conduire si vite que je dus le modérer dans la traversée des villes.

On s'arrêta pour déjeuner dans un bourg assez important, et là, il y eut un accident assez comique : dès qu'on sortit de l'auto, et que les paysans polonais virent notre uniforme, ils se mirent à fuir devant nous et à fermer précipitamment leurs volets. Nous n'étions pourtant que deux, mais apparemment, ces villageois avaient déjà eu maille à partir avec les SS.

Robert MERLE, *La mort est mon métier* (1952).

روز بعد، از برلن با تلفن بم خبر دادند که ثوبرشتورم بان فورر «وولفسلانگ» به دیدارم می‌آید.

حدود ظهر بود که رسید. از نو دعوت مرا به ناهار رد کرد و چند دقیقه هم بیش‌تر نماند. پر واضح بود که می‌کوشد کاملاً توی لاک پیغام‌رسانی خودش فرو برود و از دیگران کنار بکشد.

وولفسلانگ که رفت، در مضاعف دفترم را بستم، نشستم و با دستی لرزان نامهٔ رایشس فورر را باز کردم.

در انشای نامه تا جایی رعایت احتیاط شده بود که امکان نداشت به جز من یا زتسلر کسی از مطلب آن چیزی دستگیرش بشود. رایشس فورر طرح مرا مبتنی بر این که «تمام خدمات لازم برای عملیات ویژه، در یک بنای وسیع متمرکز می‌شود» به گرمی بسیار ستوده، و از اینکه در امر رو به راه کردن «پاره‌ئی جزئیات عملی» مانع و لخرجی شده بودم بم تبریک گفته بود. معذک به گوشم خوانده بود که افق دیدم را به قدر کفایت وسیع نگرفته‌ام و لازم بود دست کم ایجاد چهار بنای وسیع از این نوع را پیش بینی کرده باشم، زیرا «بیان عملکرد، باید در ۱۹۴۲ به رقم ده‌هزار واحد در روز بالغ شود». «و اما در باب بند پنجم گزارش» من، رایشس فورر «تدابیر و تمهیدات پیشنهاد شده» مرا «به کلی کن لم‌یکن تلقی» کرده دستور داده بود «به مجرد دریافت این امریه به مرکز آزمایشی کولم‌هوف عزیمت کرده، دستورات لازمه را از اشنااندارتن فورر کلنر دریافت کنم».

این جملهٔ آخری را که خواندم، موجی از شادی سراپایم را در بر گرفت: «بند پنجم گزارش» من به مسألهٔ دفن اجساد مربوط می‌شد. روشن بود که رایشس فورر با هوش و نبوغ آسایش، هم از اول کار، اشکال عظیمی را که من در عمل با آن مواجه شده بودم پیش بینی کرده‌است، و مرا به کولم‌هوف حواله می‌دهد تا از نتایجی که یکی دیگر از پژوهندگان او به دست آورده برای کار خود بهره برداری کنم.

بر طبق دستور، نامه رایشس فورر را سوزاندم. بعد به کولم هوف تلفن کردم و قراری برای فردای آن روز گذاشتم.

سفر به آنجا را با اتومبیل و در معیت زتسلر انجام دادم. نخواستم راننده را با خودم ببرم، و رانندگی را زتسلر شخصا به عهده گرفت. صبح بسیار زیبایی بود و زیر آفتاب زیبای ماه ژوئیه، باد ناشی از سرعت ماشین که چهره آدم را به تازیان می‌بست لذت می‌داد. پس از آن هفته‌های عذاب‌دهنده پرتلاش، این اندک دوری از اردوگاه و تنفس هوای پاک خارج، آن هم در شرایطی که نیمچه یقینی پیدا کرده بودم که سرانجام از آن همه خون دلی که خورده‌ام نتیجه مثبتی به دست می‌آورم شنگول و تردماغم کرده بود.

زتسلر را در جریان نامه رایشس فورر اس‌اس گذاشتم و هدف سفرمان را برایش تشریح کردم. قیافه‌اش از هم باز شد و چنان پا را روی گاز فشرد که ناچار شدم موقع عبور از آبادی‌ها به‌اش هشدار بدهم که ملایم‌تر براند.

برای صرف صبحانه در آبادی نسبتاً پدرومادارتری لنگ کردیم و وضع مضحکی پیش آمد: دهاتی‌های لهستانی، به مجردی که پا از اتومبیل بیرون گذاشتیم و چشمشان به لباس ما افتاد، همگی با هم دم‌شان را گذاشتند و کولشان، دو پا داشتند دو پا هم قرض کردند و فرار را برقرار ترجیح دادند؛ چپیدند تو خانه‌ها، کرکره‌ئی پنجره‌ها را بستند و شتابان درها را به روی خودشان قفل کردند! - ما، همه‌اش دو نفر بودیم. اما از قرار معلوم، این دهاتی‌ها قبلاً صابون اس‌اس‌ها به جامه‌شان خورده بود!

روبر مرل، مرگ کسب و کار من است،

چاپ چهارم. تهران: کتاب زمان، ۱۳۶۹.

اسماعیل سعادت

اسماعیل سعادت در ۱۳۰۴، در خوانسار چشم به جهان گشود. پدرش را در سنین کودکی از دست داد. در آغاز هشت سالگی، پس از دو سال تحصیل در مکتب و آشنایی با علوم قدیم، رهسپار مدارس تازه تأسیس آن روزگار شد. تحصیلات خود را تا دوم دبیرستان در شهر

زادگاه ادامه داد و در همین سالها تا حدی زبان فرانسه را نیز به صورت خودآموز، از روی یک فرهنگ لغت و کتاب گرامری که به دستش رسیده بود، فراگرفت. ادامه دوره متوسطه را به رغم مخالفت بزرگترهای خانواده در اصفهان و گلپایگان گذراند و سپس به پیشنهاد یکی از بستگان خود برای ادامه تحصیل در دانشسرای مقدماتی، راهی تهران گردید. کمی بعد از فارغ التحصیلی، تصمیم گرفت در تهران بماند و شغل معلمی اختیار کند. پس از چند سالی تدریس، توانست در رشته زبان فرانسه پذیرفته شود و به دانشگاه تهران راه یابد. در ۱۳۳۱، دوره لیسانس زبان فرانسه را به پایان رساند و از آموزگاری به دبیری دبیرستانها منتقل شد و به تدریس زبان فرانسه و ادبیات فارسی پرداخت.

سالها بعد که رشته زبان‌شناسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دایر گردید، او نیز در این رشته ثبت نام کرد و مشغول تحصیل شد، اما در ترم آخر از طرف یونسکو بورسی به او داده شد و او برای مطالعه درباره روش تهیه مواد کمک آموزشی به فرانسه رفت و همین مسأله باعث شد تا نتواند به موقع تحصیلاتش را در این مقطع به پایان رساند.

زندگی میکِل آنژ اثر رومن رولان، نخستین ترجمه سعادت بود که به اعتبار برخوردار از نثری زیبا و وفاداری به سبک نویسنده، جایزه بهترین ترجمه را در ۱۳۳۴ برایش به ارمغان آورد. در پی کسب این موفقیت، احسان یارشاطر از وی دعوت کرد تا با بنگاه ترجمه و نشر کتاب همکاری نماید. او این درخواست را پذیرفت و مدت هفت سال، ویرایش آثار و تنظیم مطالب پشت جلد کتابهای بزرگانی چون سعید نفیسی، نصرالله فلسفی، ناتل خانلری، جمالزاده، بدیع الزمان فروزانفر، رضازاده شفق، محمد سعیدی و ذبیح‌الله صفا را بر عهده گرفت. در این مدت، علاوه بر تسلط بیشتر بر متون ادبی فرانسه، بر آثار فلسفی هم احاطه کامل یافت.

اسماعیل سعادت از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۶، خدمت در مرکز انتشارات آموزشی (سردبیری مجله پیک دانش آموز و معاونت انتشاراتی مرکز) را عهده‌دار شد. پس از دوران بازنشستگی از آموزش و پرورش، از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰، با شرکت ویرایش و تولید فنی وابسته به دانشگاه آزاد ایران به عنوان ویراستار ارشد همکاری کرد. پس از انحلال این شرکت، در مرکز نشر دانشگاهی که بعد از انقلاب تأسیس شد، همچنان به عنوان ویراستار ارشد باقی ماند و در آنجا سردبیری مجله معارف به او سپرده شد. در اسفند ۱۳۷۶، به عضویت پیوسته فرهنگستان انتخاب

گردید و سرپرستی دانشنامه زبان و ادب فارسی را به عهده گرفت. وی دو بار نیز برنده جایزه کتاب سال شد؛ بار اول در ۱۳۷۴، برای کتاب تفسیر قرآنی و زبان عرفانی و بار دوم در ۱۳۷۸، برای کتاب در کون و فساد ارسطو.^{۱۱}

او در کنار همه این کارهای سترگ، از ترجمه کردن غافل نماند و کتابهای ارزشمندی را به فارسی برگرداند؛ از جمله: تلخکامیهای سفی (۱۳۴۲) از کنتس دوسگور، ایزابل (۱۳۴۴) از آندره ژید، شیر و جادوگر (۱۳۴۹) از س. اس. لويس، عصر بدگمانی (۱۳۶۴) از ناتالی ساروت، اخلاق (۱۳۶۶) از جورج ادوارد مور، از وولف تا کانت (۱۳۷۲) بخش اول از جلد ششم تاریخ فلسفه فردریک کاپلستون، بخشی از سیر فلسفه در جهان اسلام (۱۳۷۲) از ماجد فخری، بخش قابل ملاحظه‌ای از مقاله‌های دوره پنج جلدی فرهنگ آثار (۱۳۷۸)، ژان غرغرو، ژان خنده‌رو (۱۳۸۱) اثر کنتس دوسگور و تاریخ فلسفه قرن هفدهم (۱۳۸۶) از امیل بریه. او سوای این آثار، دهها مقاله نیز برای مجله‌های گوناگون پیک، سخن، راهنمای کتاب، معارف و نشر دانش تدوین یا ترجمه کرد.

نمونه‌ای از ترجمه اسماعیل سعادت:

Sophie eut une nuit un peu agitée ; elle rêva qu'elle était près d'un jardin dont elle était séparée par une barrière ; ce jardin était rempli de fleurs et de fruits qui semblaient délicieux. Elle cherchait à y entrer ; son bon ange la tirait en arrière et lui disait d'une voix triste : «N'entre pas, Sophie ; ne goûte pas à ces fruits qui te semblent si bons, et qui sont amers et empoisonnés ; ne sens pas ces fleurs qui paraissent si belles et qui répandent une odeur infecte et empoisonnée. Ce jardin est le jardin du mal. Laisse-moi te mener dans le jardin du bien. -Mais, dit Sophie, le chemin pour y aller est raboteux, plein de pierres, tandis que l'autre est couvert d'un sable fin, doux aux pieds. -Oui, dit l'ange, mais le chemin raboteux te mènera dans un jardin de délices.

^{۱۱} - "دربارۀ اسماعیل سعادت"، روزنامه ایران، شماره ۳۱۷۲، شنبه، ۴ تیر ۱۳۸۴.

L'autre chemin te mènera dans un lieu de souffrance, de tristesse ; tout y est mauvais ; les êtres qui l'habitent sont méchants et cruels ; au lieu de te consoler, ils riront de tes souffrances, ils les augmenteront en te tourmentant eux-mêmes.»

Sophie hésita ; elle regardait le beau jardin rempli de fleurs, de fruits, les allées sablées et ombragées ; puis, jetant un coup d'œil sur le chemin raboteux et aride qui semblait n'avoir pas de fin, elle se retourna vers la barrière, qui s'ouvrit devant elle, et, s'arrachant des mains de son bon ange, elle entra dans le jardin. L'ange lui cria : «Reviens, reviens, Sophie, je t'attendrai à la barrière ; je t'y attendrai jusqu'à ta mort, et, si jamais tu reviens à moi, je te mènerai au jardin de délices par le chemin raboteux, qui s'adoucirait et s'embellirait à mesure que tu y avanceras.» Sophie n'écouta pas la voix de son bon ange : de jolis enfants lui faisaient signe d'avancer, elle courut à eux, ils l'entourèrent en riant, et se mirent les uns à la pincer, les autres à la tirer, à lui jeter du sable dans les yeux.

Sophie se débarrassa d'eux avec peine, et, s'éloignant, elle cueillit une fleur d'une apparence charmante ; elle la sentit et la rejeta loin d'elle : l'odeur en était affreuse. Elle continua à avancer, et, voyant les arbres chargés des plus beaux fruits, elle en prit un et y goûta ; mais elle le jeta avec plus d'horreur encore que la fleur : le goût en était amer et détestable. Sophie, un peu attristée, continua sa promenade, mais partout elle fut trompée comme pour les fleurs et les fruits. Quand elle fut restée quelque temps dans ce jardin où tout était mauvais, elle pensa à son bon ange, et, malgré les promesses et les cris des méchants, elle courut à la barrière et aperçut son bon ange, qui lui tendait les bras. Repoussant les méchants enfants, elle se jeta dans les bras de l'ange, qui l'entraîna dans le chemin raboteux. Les premiers pas lui parurent difficiles, mais plus elle avançait et plus le chemin devenait doux, plus le pays

lui semblait frais et agréable. Elle allait entrer dans le jardin du bien, lorsqu'elle s'éveilla agitée et baignée de sueur. Elle pensa longtemps à ce rêve. «Il faudra, dit-elle, que je demande à maman de me l'expliquer»; et elle se rendormit jusqu'au lendemain.

Comtesse DE SÉGUR, *Les malheurs de Sophie* (1858).

سفی خوابش کمی آشفته شد؛ در خواب دید که نزدیک باغی است و نرده‌بی او را از باغ جدا می‌کند، این باغ پر از گل و میوه بود که به نظر دلپذیر می‌آمد. می‌خواست از نرده بگذرد و به باغ برود، فرشته نیکوکاری او را به عقب می‌کشید و با صدای غمگینی به او می‌گفت: «سفی، به این باغ مرو، از این میوه‌ها که به نظرت بسیار خوشگوار می‌آیند ولی در حقیقت تلخ و زهرآلودند مخور؛ این گلها را که به نظر زیبا می‌آیند ولی در حقیقت بوی بد ناسازگار و زهرآلودی دارند، مبوی؛ این باغ باغ بدی است. بگذار من ترا بباغ نیکی ببرم.» سفی گفت: «آخر، راه باغ نیکی ناهموار و پر از سنگلاخ است، اما باغ دیگر از شن نرم و لطیفی پوشیده‌است.» فرشته گفت: «آری، ولی راه ناهموار ترا به باغ بهشت می‌رساند و راه دیگر ترا بجایی که پر از رنج و غم است می‌برد. در این باغ همه چیز بد است؛ موجوداتی که در آن زندگی می‌کنند وحشی و مردم آزارند؛ به جای آنکه از تو دلجویی کنند به رنجهایت می‌خندند و بیشتر آزارت می‌دهند.»

سفی دودل ماند، به باغ زیبای پر گل و میوه و خیابانهای صاف و پرسایه نگاه می‌کرد و سپس به راه ناهموار و خشکی که پایانش ناپیدا بود نگاهی افکند: آنگاه به نرده نزدیک شد، نرده به روی او باز شد. سفی دستش را از دست فرشته نیکوکاری بیرون کشید و به باغ درآمد. فرشته او را آواز داد: «برگرد، من کنار نرده به انتظارت می‌مانم؟ من تا دم مرگت منتظر می‌مانم و اگر روزی پیش من بیایی، ترا به باغ بهشت می‌برم. راه آن ناهموار است، اما هر چه پیش بروی هموارتر و زیباتر می‌شود.» سفی سخنان فرشته نیکوکاری را ناشنیده گرفت؛ کودکان زیبای قهقهه‌زنان به او اشاره می‌کردند که پیش برود، سفی باشتاب نزد

آنها رفت. همه خنده‌کنان او را در میان گرفتند. بعضی او را نیشگون می‌گرفتند و بعضی او را به طرف خود می‌کشیدند و گروهی شن به چشمانش می‌پاشیدند. سفی با زحمت بسیار خود را از چنگشان رهانید و از آنها دور شد، گلی را که جلوه دلربایی داشت چید، آن را بوید، ولی باتنفر آن را دور انداخت؛ بوی ناخوشی می‌داد. همچنان پیش رفت؛ درختانی را دید سرشار از زیباترین میوه‌ها؛ یکی از آن میوه‌ها را چید و چشید و با تنفر بیشتری بر زمین انداخت. سفی که اندک‌اندک، غمی بر دلش می‌نشست همچنان به گردش خود ادامه داد، ولی همه چیز مانند گلها و میوه‌ها جلوه زیبایی داشت و فریبی بیش نبود. پس از آنکه مدتی در این باغ زشتیها درنگ کرد، به یاد فرشته نیکوکاریش افتاد. شتابان به سوی نرده‌ها رفت و با وجود وعده‌ها و فریادهای موجودات آزارگر باغ به سوی نرده‌ها رفت و در آنجا فرشته نیکوکاری را دید که با آغوش باز منتظر اوست. کودکان آزارگر را از خود راند و خود را در آغوش فرشته انداخت؛ فرشته او را با خود به راه ناهموار برد. قدمهای اول به نظرش بسیار دشوار آمد، ولی هرچه بیشتر می‌رفت، راه هموارتر و سرزمین اطراف آن لطیف‌تر و باطراوت‌تر و دل‌انگیزتر می‌شد. می‌خواست به باغ نیکی قدم بگذارد که آشفته و خیس از عرق بیدار شد. مدتی درباره این خواب اندیشید، با خود گفت: «باید از مامانم خواهش کنم که این خواب را تعبیر کند.» و دوباره تا صبح به خواب رفت.

کنتس دوسگور، تلخکامیهای سفی،

چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

منابع و مأخذ

- آدمیت، فریدون. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی. تهران: پیام، ۱۳۵۷.
- آرین پور، یحیی. از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی). ۲ ج. چاپ ششم. تهران: زوار، ۱۳۷۵.
- آرین پور، یحیی. از نیما تا روزگار ما (تاریخ ادب فارسی معاصر). تهران: زوار، ۱۳۷۴.
- آژند، یعقوب. نمایشنامه نویسی در ایران (از آغاز تا ۱۳۲۰ شمسی). تهران: نی، ۱۳۷۳.
- اتحاد، هوشنگ. پژوهشگران معاصر ایران. ۱۴ ج. تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹-۱۳۸۸.
- ادیب‌الممالک فراهانی. دیوان اشعار. به اهتمام و تصحیح وحید دستگردی، تهران: ارمغان، ۱۳۱۲.
- اسکات میثمی، جولی. «دوران ترجمه و اقتباس ادبی در ایران»، ترجمه مجید ملکان، نشر دانش، س ۱۳، ش ۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲.
- اصلاح عربانی، ابراهیم. کتاب گیلان. ۳ ج. تهران: گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۷۴.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. خرنامه، به کوشش علی دهباشی. چاپ پنجم. تهران: کتاب پنجره، ۱۳۸۳.
- افشار، ایرج. «آغاز ترجمه کتابهای فرنگی به فارسی». مترجم، س ۱۱، ش ۳۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۱.
- افشار، ایرج. «میرزا حبیب اصفهانی»، یغما، س ۱۳، ش ۱۰، ۱۳۲۹.
- افشار، ایرج. «نصراالله فلسفی»، آینده، س ۷، ش ۴.
- افشار، ایرج. «نیره میرفخرایی (سعیدی)»، آینده، س ۱۷، ش ۸-۵.
- امامی، کریم. «در باب ترجمه عام‌فهم و خاص‌پسند حاجی بابا»، کتاب امروز، دفتر هشتم، زمستان ۱۳۵۳.
- امامی، کریم. «نقش ناشران در افت و خیز ترجمه ادبی»، مترجم، س ۸، ش ۳۱، زمستان ۱۳۷۸.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. تلاش آزادی: محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا. تهران: ۱۳۵۶.
- بالائی، کریستوف و میشل کویی پرس. سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی. ترجمه احمد کریمی حکاک. تهران: پاپیروس، ۱۳۶۶.
- بختیار، مظفر. «درگذشت محمدعلی معیری»، بخارا، س ۷، ش ۲، مهر-آبان ۱۳۸۳.
- برقی، سید محمدباقر. سخنوران نامی معاصر ایران. ۶ ج. قم: خرم، ۱۳۷۳.

- بهار، محمد تقی. *سبک شناسی (تاریخ تطور نشر فارسی)*. ۳ ج. چاپ سوم. تهران: پرستو، ۱۳۴۹.
- بهبزادی، علی. *شبه خاطرات*. ۳ ج، چاپ چهارم. تهران: زرین، ۱۳۸۰.
- بهتونی، محمد. «گفت و گوئی با م. ا. به آذین». *چیستا*، س ۲۱، ش ۱، ۱۱ تیر ۱۳۸۲.
- بهنام، جمشید. *ایرانیان و اندیشه تجدد*. تهران: فرزانه، ۱۳۷۵.
- بینا، علی. *تاریخ سیاسی و دیپلماسی*، جلد ۱، چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- تاورنیه، ژان باتیست. *سفرنامه تاورنیه*. ترجمه ابوتراب نوری، با تجدید نظر حمید شیرانی. چاپ چهارم. کتابخانه سنائی و کتابفروشی تأیید اصفهان، ۱۳۶۹.
- جنتی عطایی، ابوالقاسم. *بنیاد نمایش در ایران*. چاپ دوم. تهران: صفی علیشاه، ۱۳۵۶.
- حسینی، سید محمد. «ترجمه در نخستین سده‌های اسلامی به همراه گفتاری از جاحظ»، مترجم، س ۲، ش ۶، تابستان ۱۳۷۱.
- حقوقی، محمد. *تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران*. چاپ دوم. تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷.
- خانملک ساسانی، احمد. «میرزا حبیب اصفهانی»، *ارمغان*، س ۱۰، ش ۳-۲، ۱۳۰۸.
- خبره‌زاده، علی اصغر. «کتابی را که دوست داری با عشق ترجمه می‌کنی»، *پیام کتابخانه*، س ۱، ش ۱، تابستان ۱۳۷۰.
- دورانت، ویل. *تاریخ تمدن (عصر ایمان)*. ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۴. چاپ هفتم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- دهباشی، علی. *در یاد صادق هدایت*. تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۰.
- دهباشی، علی. *یادنامه دکتر مهدی سمسار*، تهران: قطره، ۱۳۸۳.
- دهباشی، علی. *یاد سید محمدعلی جمالزاده*، تهران: ثالث، ۱۳۷۷.
- رحیم‌زاده، رحیم. «گفت و گو با سروش حبیبی». مترجم، س ۱۱، ش ۳۶، بهار و تابستان ۱۳۸۱.
- روسو، پی‌یر. *تاریخ علوم*. ترجمه حسن صفاری. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۴.
- سنجایی، مریم‌ب. «در باره نمایشنامه مردم گریز». ترجمه عباس امام. مترجم، س ۷، ش ۲۸.
- سیدآبادی، علی اصغر. «ترجمه به مثابه خودآموز ترقی و طرب»، *روزنامه شرق*. س ۱، ش ۲۵۶، ۱۴ مرداد ۱۳۸۳.
- ساجدی، طهمورث. «رضا سیدحسینی و ادبیات فرانسه»، *نشر دانش*، س ۲۳، ش ۳، بهمن و اسفند ۱۳۸۸.
- شاملو، آیدا. «زندگی‌نامه»، *دفتر هنر*، س ۴، ش ۸، ۱۳۷۶.
- شهریاری، خسرو. *کتاب نمایش*. ۲ ج. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.

- صلح جو، علی. «گفتگو با احمد سمیعی»، مترجم، س ۱۴، ش ۴۰، بهار و تابستان ۱۳۸۴.
- صلح جو، علی. «گفت و گو با لیلی گلستان»، مترجم، س ۱۶، ش ۴۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۵.
- عاقلی، باقر [زیر نظر]. زندگینامه و شرح حال وزرای امور خارجه. تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
- عاقلی، باقر. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران. ۳ ج. تهران: نشر گفتار با همکاری نشر علم، ۱۳۸۰.
- فرخزاد، پوران. دانشنامه زنان فرهنگساز از ایران و جهان (زن از کتیبه تا تاریخ). ۳ ج. تهران: زریاب، ۱۳۷۸.
- فشاهی، محمدرضا. «نهضت ترجمه در عهد قاجاریه»، نگین، س ۹، ش ۹۹ و ۱۰۰، شهریور ۱۳۵۲.
- فیروزبخش، امید. تاریخ شفاهی ادبیات ایران، لیلی گلستان. دبیر مجموعه: محمد هاشم اکبریانی. تهران: ثالث، ۱۳۸۶.
- قاضی، محمد. سرگذشت ترجمه‌های من. تهران: روایت، ۱۳۷۳.
- قانع‌فرد، عرفان. محمد قاضی و رسالت مترجم. تهران: نقش و نگار، ۱۳۷۹.
- قائم‌مقامی، سیف‌الدین. تاریخ روابط معنوی و سیاسی ایران و فرانسه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- قائمیان، حسن. یادنامه انتظار، به مناسبت سومین سال درگذشت صادق هدایت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳.
- قزوینی، محمد. «وفیات معاصرین»، یادگار، س ۳، ش ۳، ۱۳۲۵. ص ۳۶.
- «کریم کشاورز، مترجم، نویسنده، اسان»، کتاب امروز، دفتر سوم، خرداد ۱۳۵۱.
- کریمی حکاک، احمد. «تاریخچه ترجمه در ایران»، ترجمه مجتهدالدین کیوانی، مترجم، س ۸، ش ۲۹، بهار و تابستان ۱۳۷۸.
- کمالی، محمدجواد. اصول فن ترجمه، چاپ سوم. تهران: سمت، ۱۳۹۰.
- کنارسری، فاطمه. کتابشناسی رمان و مجموعه‌های داستانی مترجم. ۲ ج. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷.
- کیان‌فر، جمشید. «ترجمه در عهد قاجار، از آغاز تا دوره ناصرالدین‌شاه»، نشر دانش، س ۱۰، ش ۱.
- مجبایی، جواد. شناختنامه احمد شاملو. تهران: نشر نقره، ۱۳۷۷.
- محبوب، محمدجعفر. تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان او. چاپ سوم، تهران: اندیشه، ۱۳۵۳.
- محبوب، محمدجعفر. «دکتر پرویز ناتل خانلری»، ایران‌نامه، پاییز ۱۳۶۹، ش ۳۲.

محیط طباطبایی، سیدمحمد. «مشیرالدوله، مرد سیاست»، مجموعه گفتارهایی درباره چند تن از رجال ادب و تاریخ ایران. به اهتمام قاسم صافی. تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.

مرسلوند، حسن. زندگینامه رجال و مشاهیر ایران. ۵ ج. تهران: الهام، ۱۳۷۵-۱۳۶۹.
 مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه (جلد دوم). تهران: ۱۳۶۰.
 ملک پور، جمشید. ادبیات نمایشی در ایران. ۶ ج. چاپ دوم، تهران: توس، ۱۳۸۵.
 میرعابدینی، حسن. صد سال داستان نویسی ایران (جلد اول و دوم با تجدید نظر کلی). چاپ سوم. تهران: چشمه، ۱۳۸۳.
 مینوی، مجتبی. پانزدهم گفتار. چاپ سوم. تهران: توس، ۱۳۶۷.

...

نمایه فارسی

۱. اشخاص

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| آبولینر، گیوم ۵۱۰ | آسیموف، ایزاک ۲۷۳ |
| آخوندزاده، فتحعلی ۸۶، ۸۸ | آشوری، داریوش ۱۳۸ |
| آداموف، آرتور ۵۲۱ | آقاخان کرمانی، میرزا ۴۱، ۵۲، ۸۵ |
| آدمیت، فریدون ۸۷ | ۸۸-۸۶ |
| آذرنگ، عبدالحسین ۳۱۰ | آفاسی، گیورگیس ۱۲۲، ۱۴۰ |
| آرام، احمد ۱۳۷ | آکوتاگاوا، ریونوسوکه ۴۶۶ |
| آرنوتی، کریستین ۵۴۵ | آل احمد، جلال ۳۴۴، ۴۳۹-۴۴۳، ۴۴۷ |
| آریان پور ۱۳۶ | ۴۹۷ |
| آرین پور، یحیی ۲۶ | آل داود، سیدعلی ۳۶۸ |
| آستوریاس، میگل آنخل ۵۳۸، ۵۵۷، ۳۶۲ | آل رسول، عبدالحسین ۱۳۶ |
| آستین، جین ۱۳۸ | آلن پو، ادگار ۴۶۶ |

- اسفندیاری، علی ← نیما یوشیج
 اسفندیاری، هاله ۱۵۴
 اسکات، والتر ۱۰۷
 اسکندری، محمدطاهر ← محمدطاهر
 میرزا
 اسلامی ندوشن، محمدعلی ۴۷۹-۴۸۴
 اسماعیلی، امیر ۱۲۲، ۳۴۹
 اشمیت، اریک امانوئل ۵۳۷، ۵۴۵
 اصفهانی، میرزا حبیب ۴۰-۵۲، ۸۶، ۱۹۸
 اعتصام، علیرضا ۱۰۱، ۱۷۸
 اعتصام‌الملک، یوسف ۱۰۰، ۱۰۷-
 ۱۲۲
 اعتصام دفتر ← اعتصام‌الملک، یوسف
 اعتصامی، پروین ۱۰۷
 اعتماد السلطنه، محمدحسن خان ۲۸، ۳۹،
 ۵۹-۷۶
 اعتمادزاده، محمود ۲۳۶، ۳۴۳-۳۵۴
 اعلم، امیرجلال‌الدین ۴۴۷
 افشار، ایرج ۴۱، ۵۹
 افشار، محمدحسین ۲۶
 افشار، محمود ۴۳۵
 افکاری، جهانگیر ۳۷۶-۳۸۶
 افلاطون ۱۵، ۲۵۳
 اقبال آشتیانی، عباس ۱۷۸
 اقبال، محمد ۱۲۳
 اقبالی، علی ۳۱۹
 اقلیدس ۱۵
 اکبرشاه تیموری ۱۸
 آمیروار (کشیش) ۱۹
 آوانس ۹۵
 آهی، لیلی ۱۳۹
 آهی، مه‌ری ۱۳۸
 آیزن اشتاین، سرگئی ۵۴۵
 ابراهیم بن شهیار ۱۴
 ابن بطریق ۱۵
 ابن مقفع، عبدالله ۱۴، ۱۶، ۱۷
 ابوالحسن خان، میرزا ۱۰۹
 ابوالفضل (وزیر اکبرشاه) ۱۸
 ابوالعالی نصرالله منشی ۱۶
 ابوجعفر منصور بن محمد ۱۳
 ابوسهل ۱۳
 ابوعلی سینا ۱۶
 ابومسلم خراسانی ۱۳
 اتحاد، هوشنگ ۱۵۳، ۲۲۲
 ادیب سلطانی، شمس‌الدین ۱۳۷
 ارباب، آقا محمد مهدی ۵۲
 ارسطو ۱۴، ۱۵
 استانکو، زاهاریا ۴۶۶
 استاین بک، جان ۱۳۶، ۵۳۸
 استندال ۲۷، ۳۷۶، ۳۹۹، ۴۱۱، ۴۴۳، ۴۵۰،
 ۴۶۲، ۴۶۵
 استون، ایروینگ ۲۹۹، ۴۸۰
 اسحاق پسر حنین ۱۵
 اسدآبادی، سیدجمال‌الدین ۸۷
 اسفندیاری، ثریا ۵۳۲

| | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| اکبریانی، محمدهاشم ۵۵۸ | باستانی پاریزی، محمدابراهیم ۴۱، ۱۲۶، |
| الوار، پل ۴۶۶ | ۲۰۸ |
| الهی قمشه‌ای، حسین ۱۳۷ | بالائی، کریستوف ۲۹ |
| امام، ابوالفتح ۵۴۳ | بالزاک، اونوره دو ۲۷، ۱۳۸، ۱۷۸، ۱۸۸، |
| امام، عباس ۳۵ | ۱۸۹، ۲۳۲، ۲۳۶، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۹۹، |
| امامی، کریم ۴۷، ۱۳۷ | ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۸۵ |
| امانت، رشید ۱۳۵ | بحرینی، مهستی ۲۶۰، ۴۴۲، ۴۹۷ |
| امیراسماعیلی، سلطان حمید ۱۳۵ | بخاری، محمدبن عبدالله ۱۷ |
| امیر تیمور گرگانی ۱۸ | بختیار، مظفر ۲۸۹ |
| امیر کبیر، میرزا تقی خان ۲۵، ۶۰ | بختیاری، پژمان ۴۸۵ |
| امیری ← فراهانی، ادیب الممالک | بدیع، امیر مهدی ۵۴۵ |
| امین الدوله، میرزا علی خان ۱۰۱ | بدیه، ژوزف ۱۳۸، ۳۱۰، ۳۱۹ |
| امین دفتر ۴۰ | براون، ادوارد ۱۶۰ |
| انگلستاریا، بهرام گور ۲۲۲ | برزگر، فرامرز ۱۴۰ |
| انوشیروان (پادشاه ساسانی) ۱۴ | برزویه طیب ۱۴ |
| اوانس خان مساعد السلطنه ۲۸، ۴۰ | برشت، برتولت ۳۴۵ |
| اورول، جورج ۱۳۷ | برقی، سید محمد باقر ۲۸۲ |
| اورپیند ۵۴۵ | برناردن دوسن پی‌یر ۵۳، ۹۴، ۱۶۶، ۱۷۹، |
| اوشیدری، بیژن ۵۱۱ | ۳۶۸ |
| ایسن، هنریک ۱۶۶ | بروخیم ۴۵۰ |
| ایرج میرزا (جلال الملک) ۱۰۰، ۱۰۱ - | برین، پل ۵۳، ۵۰۶ |
| ۱۰۶ | بریه، امیل ۴۷۶ |
| ایلخانی‌زاده، مصطفی ۳۲۵ | بزرگ علوی ۱۹۹، ۲۲۲ |
| ایمن، لیلی ← آهی، لیلی | بقراط ۱۵ |
| اینشتن، آلبرت ۱۵۴ | بطلمیوس ۱۵، ۱۶ |
| بازن، رنه ۵۴۶ | بل، هاینریش ۱۳۷ |
| | بلعمی، ابوالفضل ۱۶ |
| | بلنتین، ر.م. ۱۳۸ |

- پاسترناک، بوریس ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۴۹
 پاسکال، بلز ۲۵۴
 پاکدامن، ناصر ۱۳۷
 پاکروان، امینه ۳۷۶، ۵۴۵
 پانیول، مارسل ۳۲۱، ۵۳۸
 پاینده، ابوالقاسم ۱۵
 پتی دلاکروا، فرانسوا ۸۹، ۹۰، ۹۲
 پرک، ژرژ ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۳۴
 پرو، ژیل (۵۲)
 پرودوم، سولی ۱۶۰، ۱۶۲
 پروسکی خان ۴۰
 پرهور، ژاک ۲۱۷، ۴۹۴
 پرهوو، آنتوان فرانسوا (آبه) ۲۹۹، ۳۰۸
 پریسلی، جی. پی. ۱۹۹
 پژمان، عباس ۳۲۵
 پسیان، محمدتقی ۱۰۲
 پطر کبیر ۲۴
 پلاسچی، هزیر ۳۷۶
 پلوتارک ۲۵۳، ۲۶۳
 پورانفر، شهرام ۲۳۶
 پورداوود، ابراهیم ۱۳۴، ۲۲۲
 پورشالچی، محمود ۱۴۰، ۳۳۳
 پوشکین، الکساندر ۱۹۹، ۳۰۹
 پولاک، ادوارد ژاکوب ۲۶
 پونسون دوترای، پییر آلکسی ۹۵، ۱۰۷
 پوینده، محمدجعفر ۱۸۸
 پهلوی، رضاشاه ۱۰، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴
 ۱۳۶، ۱۴۱، ۲۷۷
- بلوچ، حمیدرضا ۳۲۵
 بلوندل، ژنرال ۷۶
 بوالو ۱۲۷، ۱۲۹
 بوتزاتی، دینو ۵۳۷
 بودلر، شارل ۳۱۷، ۴۶۶، ۴۸۰، ۴۸۳
 ۴۸۴، ۵۰۱، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶
 بورژ، پل ۱۶۱
 بومارشه ۳۵۴
 بوهرلر ۲۶
 به آذین، م.ا. ← اعتمادزاده، محمود
 بهاسکارا ۱۸
 بهار، محمدتقی ۱۰۰، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۶۰
 ۱۷۸، ۳۰۹، ۳۶۲
 بهبانی، جعفر ۱۳۸
 بهتوئی، محمد ۳۴۴
 بهرام شاه غزنوی ۱۶
 بهرامی حران، محمدتقی ۳۲۵
 بهرامیان، جمشید ۳۲۵
 بهزاد، بهروز ۲۳۶، ۲۶۰، ۳۴۹
 بهزاد، محمود ۱۳۷
 بهزادی، علی ۲۳۷
 بهنام، جمشید ۲۵
 بهنام، عیسی ۱۹۹
 بیرشک، احمد ۲۷۲-۲۷۷
 پارسای، کیومرث ۱۲۲
 پارسایار، محمدرضا ۲۱۷، ۴۴۷، ۴۸۳
 بازارگادی، علاءالدین ۱۳۸

- آخرین روز یک محکوم ۳۲۱
 آخرین شعرها ۴۸۶
 آدمک حصیری ۲۶۳، ۲۶۶
 آرزوهای بر باد رفته ۱۷۸، ۱۸۸
 آرزوهای بزرگ ۱۳۶، ۱۳۸
 آرش، مجله ۴۸۶
 آریانا، مجله ۱۶۱
 آزادی یا مرگ ۳۲۱، ۳۳۷
 آزادیستان، مجله ۱۰۰
 آزدگان ۲۹۸، ۳۰۳
 آشغال‌دونی ۱۹۹
 آشنا، هفته‌نامه ۴۶۶
 آغا محمدخان قاجار ۳۷۶
 آفتاب نیمه شب ۲۱۷
 آفرودیت یا الهه عشق ۴۵۰
 آفرینش ۵۰۶
 آقای رئیس‌جمهور ۳۶۲
 آنا کارنین ۲۹۸
 آنا کارنینا ۵۳۸
 آنتونیوس و کلئوپاترا ۴۸۰
 آنسوی کوهستان ۴۸۶
 آنها به اسبها شلیک نمی‌کنند ۵۵۳
 آوریل شکسته ۵۴۵
 آهنگ روستایی ۵۰۰
 آهنگهای شاعرانه ۳۸۶
 آهنگهای فراموش شده ۴۶۶
 آینده، مجله ۲۰۸
 آیینه اوهام ۴۹۵
- پهلوی، محمدرضا ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۹۹،
 ۳۸۶
 پیر، هنری ۵۲۱
 پیراندلو، لویجی ۳۶۲، ۳۶۷
 پیرن، ژاک ۲۵۴
 پیروزی، محمدباقر ۱۲۲
 پیرنیا، حسن ۵۳، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۹، ۱۳۴
 تاگور، رابیندرانات ۳۶۲
 تاورنیه، ژان باتیست ۱۹، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰
 تروایا، هانری ۵۳۲
 تروتسکی، لئون ۲۷۳
 تسوایک، اشتفان ۲۵۳، ۳۷۶، ۴۱۲، ۴۵۰،
 ۴۵۱، ۴۸۵، ۵۵۷
 تقی‌زاده، سیدحسن ۱۰۰، ۱۳۷
 تکین، لطیفه ۴۸۶
 تواین، مارک ۱۳۷، ۳۲۱
 تورگنیف ۱۳۸
 توکل، عبدالله ۱۳۹، ۴۵۰-۴۶۵، ۴۸۵
 تولستوی، لئو ۱۳۶، ۲۰۰، ۲۹۸، ۵۰۶،
 ۵۳۸
- ...
 . کتابها، روزنامه‌ها و مجله‌ها
- آب حیات ۱۸۹
 آتشبار، مجله ۴۶۵
 آثار ایران ۱۶۱

- اطلاعات، روزنامه ۱۶۱، ۵۳۱
- اطلاعات بانوان، مجله ۵۳۱
- اطلاعات ماهانه، مجله ۴۶۶
- اعترافات ۲۵۳، ۲۶۰
- افسانه، مجله ۲۲۲
- افسانه سیزیف ۵۵۳
- افسانه‌های دلپذیر ۳۹۸، ۴۰۶
- افکار شوینهاور ۲۹۸
- الاغ سخنگو ۶۶
- البؤساء ۱۲۲
- الحمار یحمل اسفارا ۵۹
- الف‌النهار (هزار روز) ۸۹، ۹۱، ۹۳
- اگر شبی از شبهای زمستان مسافری ۵۵۷
- الاربعه ۱۵
- الکناش ۱۴
- امضای مرموز ۱۹۹
- امید ۴۸۶
- انجیل‌های من ۵۴۵
- انحطاط و سقوط امپراتوری روم ۲۴
- اندرزهای اپیکتوس حکیم ۱۶۱
- اندیشه‌ها و رسالات ۲۵۴
- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ۸۷
- انوار سهیلی ۱۷
- اودیسه ۱۳۸، ۱۷۹
- اوراق زرین ادبیات جهان ۳۱۲
- اوراق هویت ۴۴۳
- اوزنی گرانه ۴۵۰
- اوستا ۹
- ابله ۲۹۸، ۵۳۷
- ابوالهول یخ‌ها ۵۳۲
- اتللو ۳۴۵
- اثنی عشر ۱۵
- اجبار ← خاطرات
- احکام نجوم ۱۶
- اختر، روزنامه ۸۶
- ادب، روزنامه ۲۷
- ادبیات چیست؟ ۵۲۰
- ادیسه ۱۷۸
- ارتش سایه‌ها ۵۴۵
- ارداویرافنامه ۱۶۱
- اردیبهشت‌نامه ۱۶۲
- ارمغان، مجله ۱۰۰، ۱۳۰، ۳۶۷
- از رنجی که می‌بریم ۴۳۹
- از صبا تا نیما ۲۶
- از وولف تا کانت ۴۷۵
- استاد تاران و همانطور که بوده‌ایم ۵۲۱
- استثناء و قاعده ۳۴۵
- اسرار ناپلئون ۱۳۵
- اشعار منتخب از شاعران رمانتیک فرانسه ۲۰۹
- اشعار منتخب از ویکتور هوگو ۲۰۹
- ۲۱۴، ۲۱۶
- اصول علم ثروت ملل ۱۴۰
- اصول فن ترجمه ۴۴۳
- اصول هندسه ۱۵
- اطلاع، روزنامه ۲۷، ۵۹

- اوندین ۵۵۷، ۵۶۴
 ایران، روزنامه ۱۲۲، ۲۹۷، ۴۷۵
 ایران، مجله ۲۰۷، ۲۹۸
 ایران در ادبیات جهان ۲۹۳
 ایران در ادبیات فرانسه ۳۹۰
 ایران در زمان ساسانیان ۱۶۱
 ایران ما، روزنامه ۳۱۰
 ایرانشهر، مجله ۱۰۰
 ایران نامه، مجله ۳۱۰
 ایرانیان و اندیشه تجدد ۲۵
 ایزابل ۴۷۵
 ایلیاد ۱۳۸، ۱۷۸، ۱۸۲
 این دختر پانزده ساله باید بمیرد ۴۵۱
 ایوان مخوف ۵۴۵
 با آهنگ باران ۵۴۵
 باباگوریو ۱۳۸، ۲۳۲، ۲۳۶، ۳۴۴
 باخانمان ۳۲۱
 بارو، مجله ۴۶۶
 بازگشت از شوروی ۴۳۹
 بانو، مجله ۴۱۱
 باغ بهشت ۳۹۸
 بچه‌های کوچک این قرن ۵۲۰، ۵۲۴
 بحران دنیای متجدد ۴۳۵
 بخارا، مجله ۳۱۰
 برادران کارامازوف ۲۹۸
 برادرزاده رامو ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۱
 بربادرفته ۱۳۶
 برج بابل ← کیفر آتش
 برزخ ۴۶۶
 برگزیده اشعار ۵۱۱
 برگزیده شعر معاصر برزیل ۵۴۷
 بریان پزی ملکه سبا ۱۵۴، ۱۵۷
 بعد از ظهر آقای آینده ما ۴۴۳
 بل آمی ۲۷۸، ۲۸۱
 بنونی ۵۴۵
 بنیاد شعر نو در فرانسه ۵۰۱، ۵۰۲
 بوریدان ۱۳۵
 بوستان سعدی ۱۴۲
 بوسه عذرا (کشف الاسرار) ۵۳، ۹۵
 بوی درخت گویا و ۵۵۷
 به روایت سعید نفیسی ۱۰۱
 به سوی اصفهان ۲۸۸
 بهار، مجله ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲
 بهار گمشده ۴۸۶
 بهانه‌ها و بهانه‌های تازه ۴۸۶

...

INDEX DES AUTEURS CITÉS

(در این فهرست فقط نام نویسندگانی ذکر شده که بخشهای برگزیده‌ای از آثارشان در این کتاب آمده است)

ANDERSEN (Hans Christian) 402

AULNOY (M.-C. d') 174

BALZAC (Honoré de) 185, 234, 347

BAUDELAIRE (Charles) 314, 482, 484, 501, 513, 514, 516

BÉDIER (Joseph) 318

BOILEAU (Nicolas) 127

CAMUS (Albert) 445, 490

CENDRARES (Blaise) 342

CERVANTÈS (Miguel de) 326

CHARDIN (Jean) 373

CORNEILLE (Pierre) 291, 293, 296

DAUDET (Alphonse) 275, 370

DE GAULLE (Charles) 206

DESCARTES (René) 144

DIDEROT (Denis) 426, 430

DOSTOÏVSKI (Fedor Mikhaïlo-vitch) 301

DUMAS (Alexandre) 31, 34

FÉNELON (François) 83, 88

FLAUBERT (Gustave) 331

FRANCE (Anatole) 155, 158, 265, 384

GARCIA LORCA (Federico) 468

GIDE (André) 441, 452, 496, 504

GIRAUDOUX (Jean) 561

GËTHE (Johann Wolfgang von) 211

HEINE (Henri) 311
HEREDIA (Jose Maria de) 487
HOMÈRE 180
HUGO (Victor) 121, 213, 215, 238, 243, 248
HAMSUN (Knut) 551

KAFKA (Franz) 230
KAZANTZAKI (Nikos) 335, 339

LABÉ (Louise) 388
LACLOS (Pierre Choderlos de) 456
LA CROIX (François Pétis de) 90, 92
LA FONTAINE (Jean de) 103, 105, 124, 164, 413, 416, 419
LAMARTINE (Alphonse de) 214, 284, 392
LECOMTE DE LISLE (Charles Marie René) 378
LESAGE (Alain René) 51
LOTI (Pierre) 287

MALRAUX (André) 498
MAUPASSANT (Guy de) 203, 219, 279
MERIMÉE (Prosper) 437
MERLE (Robert) 472
MOLIÈRE 43, 71, 150, 168, 193, 358, 534
MONTESQUIEU (Charles de) 389
MORIER (James) 46, 48
MUSSET (Alfred de) 395

PASTERNAK (Boris) 448
PEREC (Georges) 432
PIRANDELLO (Luigi) 365
PLUTARQUE 261
PRÉVERT (Jacques) 216, 493
PRÉVOST (Antoine François) 306
PRUDHOMME (Sully) 162

...